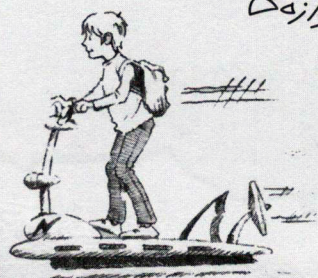
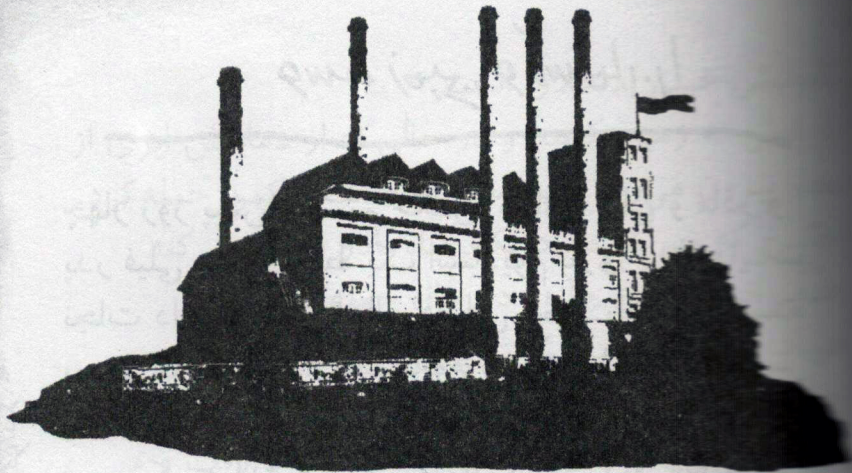


جراحیهای شگفت‌انگیز چارلی کوچولو
(۴۰۰ ساله)

آشپزخانه‌ی شاهین

شاخک (از آشپزخانه‌ی شاهین)
(اندازه‌ی واقعی)





به جای امن رسیدیم!

وقتی کارخانه‌ی اختراعات فوق‌العاده‌ی جکمن در دید
 قرار گرفت، جکمن فریاد زد: «خانه! آی آی روزگار!
 فکر کردم دیگر هرگز به این جا نمی‌رسیم.»
 جز نور بالای دروازه‌ی ورودی، ساختمان بزرگ شیروانی
 یا پنج دودکش در تاریکی فرو رفته بود.
 هارمونیا گفت: «دلم یک لیوان چای داغ شیرین
 می‌خواهد.»

بهترین دوستم، فیلی گفت: «من هم تختم را می‌خواهم.
 یاهایم دارد مرا می‌کشد.»

من گفتم: «تعجبی ندارد. دویست سیصد کیلومتر راه
 آمده‌ایم!» اما به هر حال، به جای امن رسیده بودیم.
 همین چند روز پیش انگار که در دسرها تمامی نداشت.



این تنها عکس موجود از چارلی کوچولو هست!

وسط زمین و آسمان!

چهار روز پیش، دوستم جکمن، نوه‌اش فیلی و مادر و پدر فیلی مرا از وسط یک استادیوم بازی پر از دایناسور نجات دادند. هنوز با بالن فضایی شگفت‌آور دور نشده بودیم که بازیگردان استادیوم به ما حمله کرد: نمسیس بازیگردان با یک سبک‌بال خفاشی از دل ابرها بیرون آمد و موشک هوا به هوا به سمتان شلیک کرد. **بنگ! بنگ!** بالنمان صدمه دید و سقوط کردیم. جکمن اهرم جداسازی بالن سوراخ‌شده‌ی بالای سرمان را در دست گرفته بود و فریاد می‌زد: «محکم کلاه‌های‌تان را بچسبید!» بالن آزاد شده در هوا پرواز کرد و دور وسیله‌ی بازیگردان پیچید.

بازیگردان فریاد زد: «اکه‌هه!» و مثل یک پشه‌ی بال و پر بسته سقوط کرد و در آخرین لحظه از هواپیمای کوچکش بیرون پرید و چترنجاتش را باز کرد.

جکمن دکمه‌ی روی صفحه‌ی کنترل محفظه‌ی بالن را زد و یک بال سه‌گوش از دو طرف محفظه بیرون آمد. سرعت سقوط کم شد و آرام آرام پرواز کردیم و کمی دورتر فرود آمدیم.

وقتی از ماشین درب و داغان بیرون آمدیم، تازه متوجه شدیم که آن‌جا خانه‌ی یک



داشتیم سقوط می‌کردیم!

گوش خیلی بد اخلاق است.

بیش به زمین کوبید و در حالی که از دماغش ابری از بخار بیرون می‌زد، یک‌راست به سمت جکمن حمله کرد.

جکمن که خم شده بود یک گیاه نادر را بررسی کند هدف خوبی برای جانور در حال حمله شده بود.

فریاد زد: «مراقب پشتت باش!»

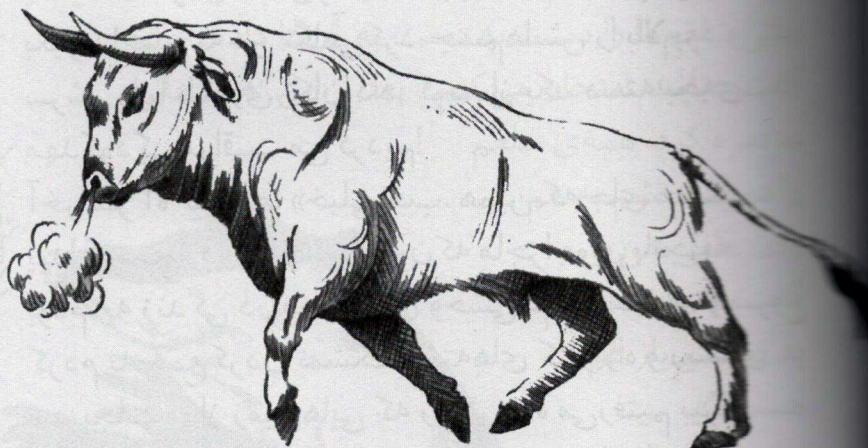
جکمن اطراف را نگاه کرد.

«کبه!» گاو میش مثل طوفان به سمتش می‌رفت و در

عقل بی‌مردی لقلقه سرعتی خارق‌العاده داشت. سربیک

بچه به دروازه‌ی میله‌ای خورد و با پوزه به زمین گل‌آلود

و کیف کوبیده‌شد!



گاو میش حمله کرد!!

«را بنویسید.»
«سرازینی، به تو سراسوس»
(دانشپز، خاطرالت)